



## Religious Narrations in Ashoura's Killing Places: Narrations of Holy Qasem Ibn Hassan in Three Historical-Fictional Killing Places: Rozatolshohada, Toufanolboka and Moharagholgholoub

Zahra Hayati\*

### Abstract

Religious Narration is a literary style in narration of killing places. This style is mostly seen in historical-fictional killing places after the 16<sup>th</sup> century. Due to their eloquent influence, some religious narrations are gradually accepted as historical reality, and their analysis will fulfil two purposes: (1) recognizing historical and evolutionary development of religious narrations in Ashoura's narrations in the Persian language, and (2) identifying the origin of some distortions in the historical reports of this event. Killing place researchers classify the killing place and killing place narrations into two general types: valid killing places that mostly include the old resources and writings of the 9–11<sup>th</sup> centuries, and the resources dealing with story telling that consist of the killing places related to 12–21<sup>st</sup> centuries. This paper analyzes religious narrations in three historical-fictional killing places, Rozatolshohada, Toufanolboka and Moharagholgholoub, which have provoked serious criticism in terms of historical report criteria, but are valued in terms of literary writing and artistic style. The scope of the research is the narration of Holy Qasem Ibn Hassan's fights and martyrdom whose narrations in many parts may not be supported by evidence. The results indicate that many religious narrations are related to the dialogue of the characters, especially Imam Hussein's family members, which in most parts are unfounded and have emotional content.

**Keywords:** killing place, religious narration, Rozatolshohada, Moharagholgholoub, Toufanolboka

\* Associate Professor in Persian Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran, hayati.zahra@gmail.com

### How to cite article:

Hayati, Z. (2022). Religious Narrations in Ashoura's Killing Places: Narrations of Holy Qasem Ibn Hassan in Three Historical-Fictional Killing Places: Rozatolshohada, Toufanolboka and Moharagholgholoub. *Journal of Ritual Culture and Literature*, 1(1), 85- 114. DOI: [10.22077/JCRL.2022.4900.1020](https://doi.org/10.22077/JCRL.2022.4900.1020)



Copyright: © 2022 by the authors. Journal of Ritual Culture and Literature. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



## زبان حال‌سرایی در مقتل‌های عاشورا: روایت حضرت قاسم بن الحسن<sup>(ع)</sup> در مقتل‌های تاریخی - داستانی روضه الشهداء، طوفان البكاء و مُحرق القلوب

زهرا حیاتی\*

### چکیده

زبان حال‌سرایی یکی از شگردهای ادبی در مقتل نویسی است. این شگرد بیشتر در مقتل‌های تاریخی - داستانی بعد از سده نهم دیده می‌شود. برخی از زبان‌حال‌ها به سبب تأثیرگذاری بلاغی، به تدریج به عنوان واقعیت تاریخی پذیرفته شده‌اند و تحلیل و بررسی آنها، دو هدف را برآورده می‌کند؛ نخست اینکه سیر تاریخی و تکوینی زبان حال‌سرایی در روایت‌پردازی‌های عاشورا به زبان فارسی شناخته می‌شود و دیگر اینکه سرچشمه برخی تحریفات در گزارش‌های تاریخی این واقعه معلوم می‌گردد. مقتل پژوهان، مقتل و مقتل‌نگاری را به دو نوع کلی تقسیم می‌کنند: مقتل‌های معتبر و قابل استناد که بیشتر شامل منابع کهن و نوشته‌های قرن دوم تا هفتم است و منابعی که به داستان‌پردازی روی آوردند و شامل مقتل‌های قرن هشتم تا چهاردهم هستند. در این نوشته، زبان حال‌سرایی در سه مقتل تاریخی - داستانی روضه‌الشهداء، مُحرق القلوب و طوفان البكاء بررسی شده است که از نظر گزارش تاریخی با نقد جدی مواجه هستند، اما از لحاظ نگارش ادبی و سبک هنری آن، قابل توجه می‌نمایند. محدوده پژوهش، روایت نبرد و شهادت حضرت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> است که قصه‌پردازی‌های غیر مستند بسیاری در آن راه یافته است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد بیشتر زبان حال‌سرایی‌ها مربوط به گفتگوی شخصیت‌ها، به ویژه خاندان امام حسین<sup>(ع)</sup> است که بیشتر در خرده‌روایت‌های غیر معتبر آمده است و محتوای عاطفی دارد.

کلیدواژه‌ها: مقتل، زبان حال، روضه‌الشهداء، مُحرق القلوب، طوفان البكاء.

## مقدمه

در فرهنگ فارسی معین، زبان حال همان زبان دل است، به معنای «وضع و حال شخص که از اندیشه و نیت درونی او حکایت کند» (معین، ۱۳۶۰: «زبان»). در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده است:

ناسرایش، یعنی آنچه را که بیان می‌کند وضع شخص و یا حالت شخص و یا شئون شخص را» (ناظم‌الاطباء). آنچه را که منسوب الیه نگفته و شاعر یا نویسنده از حال او چنان بیند که اگر گفتی چنین گفتی:

دی کوزه‌گری بدیدم اندر بازار      بر کوزه گل همی لگد زد بسیار  
و آن گل به زبان حال با او می‌گفت      من همچو تو بوده‌ام مرا نیکو دار  
عمرخیام

و به زبان حال با روزگار گفته (سندبادنامه ص ۱۷)

چشمم به زبان حال گوید      بی‌آنکه به اختیار گویم  
سعدی (دهخدا، ۱۳۷۳: «زبان حال»).

در کتاب *رسائل و مسائل* که مجموعه‌ای از پرسش و پاسخ‌های فقهی است، علامه ملا احمد نراقی در خصوص زبان حال می‌گوید: «مراد از زبان حال، بودن آن بر حالتی است که مقتضی چنین گفتاری باشد و حال او حالی باشد که چنین گفتاری را تقاضا کند و از او پسندیده باشد» (نراقی، ۱۳۸۰: ۲۴۵). بنابراین در زبان حال چند ویژگی وجود دارد: نخست اینکه آنچه بیان می‌شود روایت یک رویداد یا چیزی که واقعاً رخ داده باشد، نیست؛ دودیدگر اینکه مخاطب می‌داند آنچه از احساس و اندیشه فردی می‌شنود، حکایت خود آن فرد نیست و سخن زبان حال گو یا زبان حال سراسر است و سدیدگر اینکه، معمولاً زبان حال به بیان ضمنی و غیرمستقیم احساسات می‌پردازد و جملات مستقیم، کمتر در آن راه دارد؛ بنابراین زبان حال یک شگرد ادبی است و به سبب همین ویژگی به راحتی می‌تواند از محدودیت‌های گفتمان تاریخی عبور کند و در روایت‌های عاشورایی نقشی بنیادین داشته باشد. زبان حال گویی بیشتر در متونی جلوه می‌کند که از گفتمان تاریخی به گفتمان هنری نقب زده‌اند و نمونه بارز آن مقتل نگاری‌های سده‌های نهم تا چهاردهم است.

## مقتل‌های تاریخی و داستانی

در طول تاریخ درباره واقعه کربلا، کتاب‌های بسیاری نگاشته شده است که از لحاظ اعتبار و دقت در نقل و تحلیل یکسان نیستند. بدیهی است تعداد زیادی از مکتوبات و به‌ویژه نخستین نوشته‌ها به دست ما نرسیده و برخی مطالب آن‌ها در منابع بعدی نقل شده‌اند. پژوهشگران مقاتل و نگاشته‌های تاریخی مربوط به عاشورا، منابع تاریخ کربلا را به چهار دسته تقسیم می‌کنند: منابع قابل استناد، منابع غیرقابل استناد، منابع معاصر، منابع مفقود.

منابع قابل استنادی که در دسترس قرار دارند، از قرن دوم تا هفتم تألیف شده‌اند. برخی از این منابع مستقل هستند و فقط به گزارش نهضت عاشورا پرداخته‌اند و برخی دیگر بخش‌ها یا فصل‌هایی را به قیام امام حسین<sup>(ع)</sup> اختصاص داده‌اند. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۳: ۵۱-۵۳)

روند تاریخی مقتل‌نویسی و نگاه‌های تاریخ‌عاشورا را می‌توان به دو دوره و مقطع کلی تقسیم کرد: مقطع نخست، قرن دوم تا قرن هفتم است. «در این دوره، نگاه‌های مربوط به عاشورا از نظر کمیت، ابتدا سیر صعودی و سپس سیر نزولی داشته است. اوج این نگاه‌ها در این مقطع، در قرن‌های سوم و چهارم بوده و پس از قرن چهارم، رو به کاهش گذاشته است» (رنجبر، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۸-۱۶۹). مقطع دوم شامل قرن هشتم تا چهاردهم است.

سه قرن هشتم، نهم و دهم، دوره افول مقتل‌نویسی و عاشورانگاری است و به‌جز موارد معدودی که گزارش شده، آثار مهمی در این سه قرن، تدوین و نگارش نشده و بر فرض نگارش، افزون بر آن که خود آن آثار موجود نیستند، نام و نشانه‌ای از آن‌ها در نگاه‌های بعدی ثبت نشده است. اوج مقتل‌نویسی در این دروه مربوط به قرن چهاردهم است (رنجبر، ۱۳۸۶ ب: ۸۴).

نوشته‌های مقطع دوم، به سبک ادبی و داستانی توجه بسیار کردند و گاه از واقعیت تاریخی فاصله گرفتند. شناخت منابعی که ادبیات را به گزارش تاریخی واقعه کربلا پیوند زده‌اند به تمییز روایت‌های تاریخی و روایت‌های هنری کمک می‌کند. گروهی از تاریخ‌پژوهان این منابع را در تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء علیه‌السلام (۱۳۹۳) معرفی کرده‌اند که مشهورترین آن‌ها عبارت است از: مقتل الحسین علیه‌السلام المنسوب إلی ابي مخنف از ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید (م. ۱۵۳ق)؛ نورالعین فی مشهد الحسین علیه‌السلام از نور العین مقتلی منسوب به ابواسحاق اسفراینی (م. ۴۱۷ یا ۴۱۸ق)؛ روضه الشهداء از کمال‌الدین حسین علی واعظ کاشفی (م. ۹۱۰ق)؛ المنتخب فی جمع المراثی و الخطب از فخر الدین محمد بن علی بن احمد طریحی (م. ۱۰۸۵ق)؛ تظلم الزهراء من اهرق دماء آل العباء از رضی بن نبی قزوینی (۱۱۱۸ق)؛ محرق القلوب از ملامهدی نراقی (م. ۱۲۰۹ق)؛ طوفان البكاء از ابراهیم بن محمد باقر هروی مشهور به جوهری (۱۲۵۳ق)؛ اِکسیر العبادات فی اَسرار الشهداء از آقابن عابد دربندی شیروانی مشهور به فاضل دربندی و ملا آقا دربندی (۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق)؛ الدمعة الساکبه از محمدباقر بهبهانی (۱۲۸۵ق)؛ ناسخ التواریخ میرزا محمدتقی سپهر (۱۲۹۷ق)؛ عنوان‌الکلام از ملامحمدباقر فشارکی (م. ۱۳۱۴ق) تذکره‌الشهداء از ملاحبیب شریف کاشانی (م. ۱۳۴۰ق)؛ و معالی السبطين از محمد مهدی حائری مازندرانی (م. ۱۳۸۵ق). در میان این نوشته‌ها، برخی منابع بر تألیفات بعدی تأثیرگذار بوده‌اند؛ چنانکه مُحرق القلوب به تأثیر از روضه‌الشهداء نوشته شد و الدمعة الساکبه تحت تأثیر اِکسیر العبادات فی اَسرار الشهداء بود. برخی مقتل‌پژوهان، برخی از این آثار را منابع تحریف‌گستر در

حادثه عاشورا قلمداد می‌کنند؛ چنانکه فاطمی (۱۳۸۳) به تفصیل کتاب‌های *إكسير العبادات فی أسرار الشهادات*، *روضه الشهداء*، *تذکره الشهداء*، *محررق القلوب*، *معالی السبطین فی أحوال الحسن و الحسين*، *مقتل ابومخنف*، *المنتخب فی جمع المرائی و الخطب*، *ناسخ التواریخ و نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام* را بررسی کرده است. در مقاله «نقش روضه‌الشهدای کاشفی در تحریفات تاریخ عاشورا» نیز بیست و نه تحریف اثرگذار این کتاب فهرست شده و البته نویسنده دلایل ورود تحریفات و مجعولات را به این کتاب ذکر کرده است؛ مانند توجه به زیبایی‌های ادبی و غفلت از محتوا، تأثیر از تفکرات و روش صوفیانه در نگارش، نیاز جامعه آن روز به چنین کتابی و جذب مخاطب، پرهیز از ایجاد اختلاف مذهبی و رویکرد خاص مؤلف در نگارش و هدف گریه‌ستانی در نگارش این مقتل (جدیدی، ۱۴۰۰: ۲۴۴-۲۵۰).

به هر روی، با گذشت زمان و دورتر شدن از اصل واقعه، تغییر و تحریف به بسیاری از نگاشته‌ها راه یافته و زبان تخیلی، احساسی و داستانی با گزارش تاریخی درآمیخته است. دلایل مختلفی اعم از ارادت به اهل بیت علیهم‌السلام یا تلاش برای تثبیت گفتمان شیعی در ایران، باعث شد مقتل‌نگاران بعد از قرن هفتم به ارائه قرائتی جذاب و مخاطب‌محور از واقعه عاشورا روی آورند و برای تحقق این امر به سبک داستانی و به‌ویژه زبان‌حال‌گویی توجه کنند. زبان‌حال، اصطلاحی است که آشکارا نشان می‌دهد گوینده، اصل واقعه را بازگو نمی‌کند و خود را جای شخصیت گذاشته، از زبان او احساسات و افکاری را بیان می‌کند که او خود آنها را به زبان نیاورده است؛ به عبارت دیگر، زبان‌حال‌گویی باعث راه یافتن زبان تخیلی، احساسی و داستانی به چرخه نقل شفاهی و نگارش کتبی شده است. برخی از مرثیه‌ها و مداحی‌ها که به‌منظور برانگیختن احساسات شنوندگان، ساخته و پرداخته شده و به کتاب‌ها راه یافته است و به مرور مورد استناد قرار گرفته و به‌عنوان یک سند تاریخی به آن توجه شده است.

برای آنکه دورنمایی از زبان‌حال‌سرایی و ریشه‌های آن پیش چشم آید، در این پژوهش، *روضه‌الشهداء* به‌عنوان کتابی که منشأ بسیاری از سروده‌ها و تعزیه‌ها شده است و دو اثر بعد از آن، یعنی *محررق القلوب* و *طوفان البکاء* بررسی می‌شود. جهت تحدید موضوع نیز روایت نبرد و شهادت قاسم‌بن‌الحسن برگزیده شده است؛ زیرا یکی از روایت‌هایی است که داستان‌پردازی بسیاری در گزارش تاریخی آن راه یافته است.

### پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی که در حوزه مقتل‌نگاری عاشورا انجام پذیرفته است، بیشتر از دیدگاه تاریخی صورت گرفته و اگر نویسنده یا نویسندگان به جنبه‌های ادبی و هنری مقتل‌ها توجه کرده‌اند، مسئله اصلی آن‌ها میزان نزدیکی مطالب به واقعیت یا خیال بوده است؛ مانند مقاله «مقتل‌نگاری عربی و فارسی از واقعیت تا خیال (موردپژوهی: مقتل‌اللهوف و روضه

الشهداء))، نوشته نرگس انصاری و زهرا سلیمی (۱۴۰۰). بیشترین واکاوی جنبه‌های ادبی و هنری مقتل‌های عاشورا دربارهٔ مقتل منظوم فدایی مازندرانی صورت گرفته است؛ مانند مقاله «بررسی سبک‌شناسی مقتل منظوم فدایی مازندرانی» (۱۳۹۴) و چند رسالهٔ دانشگاهی، مانند «زیبایی‌شناسی دیوان فدایی» (۱۳۹۲)؛ یا «تحلیل بینامتنی مراثی فدایی مازندرانی با ابن حسام خوسفی و محتشم کاشانی» (۱۳۹۲). آنچه مورد توجه این پژوهش و دیگر نوشته‌های این قلم است، جنبه‌های ادبی و هنری مقتل‌های واقعهٔ عاشورا است که به‌ویژه از قرن هفتم به بعد ما را با آثار تاریخی- ادبی مواجه کرده و باب بررسی‌های ادبی را در این زمینه گشوده است. پیش از این، مقاله «پیوندهای تاریخ‌نگاری و روایت‌پردازی ادبی در مقتل» به همین قلم در فصلنامهٔ نقد ادبی منتشر شده و فرض پژوهش این بوده است که یکی از شیوه‌های روایت‌پردازی در مقتل‌نگاری‌ها، به روش زمان‌بندی وقایع بازمی‌گردد؛ مانند اینکه راوی برای تأثیرگذاری بیشتر، روایت شهادت حضرت سید الشهداء<sup>(ع)</sup> را به روایت‌هایی پیوند می‌زند که از لحظهٔ ولادت امام حسین<sup>(ع)</sup> نقل شده است یا از روایت‌هایی سخن می‌گوید که دربارهٔ شفاعت ایشان از شیعیان عزادار در روز محشر آمده است و به این ترتیب، گسترهٔ زمانی حضور حسین بن علی<sup>(ع)</sup> را در ذهن مخاطب دوچندان می‌کند. (حیاتی: ۱۳۹۸) توجه و تأکید تحقیق پیش‌رو به زبان‌حال‌سرایی و تأثیر آن بر روایت‌پردازی‌های واقعهٔ عاشورا است که تاکنون در مقتل‌های مکتوب واکاوی نشده است.

### روایت نبرد و شهادت قاسم بن الحسن<sup>(ع)</sup>

رویدادهایی که در روایت نبرد و شهادت حضرت قاسم آمده‌اند، دو دسته هستند: مستند و غیرمستند. رویدادهای مستند شامل معرفی حضرت قاسم؛ به میدان رفتن حضرت قاسم و گزارش کوتاه نبرد و شهادت حضرت قاسم است و رویدادهای غیرمستند که عمدتاً در مقتل‌های تاریخ - داستانی آمده‌اند، شامل اجرای وصیت امام حسن<sup>(ع)</sup> و عروسی حضرت قاسم با فاطمه بنت الحسین<sup>(ع)</sup>؛ وداع حضرت قاسم با اهل بیت پیش از نبرد؛ جراحات برداشتن قاسم در میانهٔ نبرد و بازگشت او به خیمه است که گاه به‌طور پراکنده در روایت پردازش شده است (حیاتی، ۱۳۹۸: ۴۲-۶۶).

عصر عاشورا پس از آنکه یاران امام حسین<sup>(ع)</sup> همه شهید می‌شوند، نوبت به خاندان امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌رسد و براساس گزارش مقتل‌نویسان معتبر، فرزندان امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> (عباس، عبدالله، جعفر، عثمان، عبدالله اصغر و محمد اصغر)، فرزندان امام حسن<sup>(ع)</sup> (قاسم، ابوبکر و عبدالله)، فرزندان امام حسین<sup>(ع)</sup> (علی‌اکبر و عبدالله (علی اصغر))، خاندان عقیل بن ابی طالب<sup>(ع)</sup> (عبدالله، جعفر و عبدالرحمن بن عقیل و محمد بن ابی سعید بن عقیل)، فرزندان عبدالله بن جعفر طیار<sup>(ع)</sup> (محمد و عون) و فرزندان مسلم بن عقیل<sup>(ع)</sup> (عبدالله و محمد)، شهدای بنی هاشم هستند (محمدزاده، ۱۳۹۴: ۲۰۸).



یکی از فرزندان امام حسن<sup>(ع)</sup> که در کربلا به شهادت می‌رسد، قاسم است. برخی مقاتل، مادر او را کنیزی رومی به نام «بقیله» دانسته‌اند و برخی دیگر از کنیزی به نام «نرجس» نام برده‌اند و اسامی دیگری هم ذکر کرده‌اند. مقتل‌پژوهان تأکید می‌کنند:

مطالب غیرمستندی در رابطه با حضور مادر حضرت قاسم علیه السلام در کربلا، اغلب در کتاب‌های ضعیف دیده می‌شود که در کتاب‌های معتبر، سخن از وجود بانویی به نام «نرجس»، «رمله»، «نفیله»، «بقیله» و یا «نجمه» در بازماندگان واقعه کربلا دیده نشده است (انوری‌پور، ۱۳۹۵: ۱۴۹).

طبق گزارش مقتل‌های مکتوب و قابل اعتماد در دسترس، مانند *وقعة الطف*، *انساب الاشراف*، *الطبقات الكبرى*، *تاریخ طبری*، *الإرشاد* و *مقاتل الطالبین*، کل ماجرای به میدان رفتن قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> و شهادت او را حمید بن مسلم، وقایع‌نگار کوفه به این شکل بیان کرده است:

نوجوانی از طرف خیمه‌ها به طرف ما بیرون آمد که گویی صورتش ماه‌پاره بود. در دستش شمشیری بود و در برش پیراهنی و ازاری، در پایش نعلینی بود که بند یک تاي آن گسیخته بود، فراموش نمی‌کنم که بند نعلین پای چپ بود. در این موقع، عمرو بن سعد بن نفیل ازدی به من گفت: به خدا سوگند بر او می‌تازم و او را به قتل می‌رسانم. گفتم: سبحان الله! این چه کاری است که می‌خواهی بکنی؟ این گروهی که دور او را گرفته‌اند، او را کافی است. گفتم: به خدا سوگند بر او حمله می‌کنم. پس بر او تاخت و رو برنگردانید تا شمشیر بر فرق آن نوجوان فرود آورد که به صورت بر زمین افتاد و فریاد زد: ای عمو به فریادم برس! درین هنگام امام حسین<sup>(ع)</sup> که در کنار خیمه ایستاده و اسبش را به دست گرفته و منتظر بود، با سرعت سوار اسب شد و مانند عقابی که از بلندای آسمان به زیر آید و از پی شکار رود، خود را به میدان رساند. صف‌ها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد تا به ابن نفیل - قاتل قاسم - رسید. شمشیری حواله عمرو نمود. عمرو دست خود را سپر کرد و دستش از فرق (بازو) جدا گردید. فریادی کشید و گریخت. تنی چند از سواران کوفه آمدند تا او را از دست امام حسین<sup>(ع)</sup> نجات دهند، ولی عمرو زیر پای اسبان کشته شد و دستش جدا گشت. چون غبار معرکه فرونشست، دیدند که امام<sup>(ع)</sup> بر بالین قاسم نشسته و او از درد، پاشنه پا بر زمین می‌ساید و آخرین لحظات عمر خود را می‌گذرانند. در همین حال امام<sup>(ع)</sup> فرمود: دور باشند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند. در قیامت جد تو خصم آنان خواهد بود. به خدا بر عمویت دشوار است که تو او را بخوانی، اما جوابت ندهد یا جوابت بدهد ولی به تو سودی نرساند. امروز روزی است که مصایب عمویت پی در پی، دشمنش بسیار و یاورش اندک است. به خدا این صدایی است که خون‌خواهانی فراوانی

داشته، اما اکنون یارانش کم شده‌اند... آنگاه یادگار برادرش را به سینه چسباند و همچنانکه پاهایش به زمین کشیده می‌شد او را به طرف خیمه‌ها برد و در میان کشتگان اهل بیت خود و در کنار فرزندش علی اکبر بر زمین نهاد (محمدزاده، ۱۳۹۴: ۲۴۱-۲۱۵).

بنابراین بقیه ماجراها، قصه‌پردزای‌های غیرمستند است که عمدتاً از مقتل‌های سده نهم به بعد، نقل شده است؛ مقتل‌هایی که بیشتر، باید آن‌ها را یک اثر هنری و ادبی تلقی کرد تا یک گزارش تاریخی. نمونه رویدادهای غیرواقعی و قصه‌گونه روایت نبرد و شهادت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> که عالمان و محققان، آن‌ها را اکاذیب دانسته‌اند به این شرح است:

- حضرت قاسم پس از آنکه از امام اذن جهاد نمی‌گیرد، دلگیر می‌شود و در گوشه‌ای غمگین، سر به زانو می‌گیرد و ناگهان به یاد می‌آورد پدرش حرزی بر بازوی او بسته و فرموده هرگاه اندوهگین شدی، این حرز را بخوان. وقتی قاسم بازوبند خود را باز می‌کند، با وصیت‌نامه امام حسن<sup>(ع)</sup> مواجه می‌شود که در آن نوشته است: ای قاسم در کربلا عمویت امام حسین<sup>(ع)</sup> را یاری کن و هرچند به تو اجازه میدان نداد، جان خود را فدای او کن.

- وقتی حضرت قاسم وصیت پدر را به امام حسین<sup>(ع)</sup> نشان می‌دهد، امام متأثر می‌شود و می‌گوید من هم باید به وصیت دیگر پدرت عمل کنم و آن، ازدواج تو با دخترم فاطمه است.

قصه ازدواج قاسم با دختر امام حسین<sup>(ع)</sup> از مطالب ساختگی و موهون واقعه کربلا و از اکاذیب روات است و در هیچیک از کتاب‌های سیر و تواریخ و مقاتل معتبر نیامده است؛ اما مقتل‌های داستانی - تاریخی مانند *روضه الشهداء*، *محرِق القلوب* و *طوفان البکاء*، این ماجرا را با روایت‌های خرد دیگر آراسته و داستانی جذاب از آن ارائه داده‌اند؛ روایت‌هایی مانند اینکه امام حسین<sup>(ع)</sup> اهل بیت را برای این عقد گرمی آورد و لباس‌های نو و گرانبها بر تن قاسم می‌کند و عمامه خود را بر سر او می‌بندد یا اینکه مادر قاسم در این عروسی بسیار گریه و شکوه می‌کند که به جای دیدن رسم و آیین دامادی، شاهد به میدان رفتن و شهید شدن پسر است و اینکه فاطمه نوعروس و قاسم نوداماد، پیش از نبرد و در میانه نبرد و در لحظات شهادت قاسم به کرات با هم گفتگو می‌کنند.

- حضرت قاسم پس از نبرد بسیار ضربت می‌خورد و بر زمین می‌افتد و زیر دست و پای سواران دشمن کشته می‌شود.

این مطلب نیز در کتاب‌های معتبر کهن نیامده است و ظاهراً قاتل اوست که زیر دست و پا کشته می‌شود (انوریپور، ۱۳۹۵: ۱۴۹-۱۵۵).

رد و اثبات تضاد مطالب درباره واقعه عاشورا به عهده عاشوراپژوهشان است که در روزگار ما دستاوردهای قابل توجهی به جا گذاشته‌اند. تحقیق پیش رو با واکاوی جنبه‌های ادبی و هنری مقاتل داستانی - تاریخی در پی آشکار کردن این امر است که بسیاری از وقایع



غیرمستند کربلا به سبب جذابیت بیان هنری آن پذیرفته شده‌اند و سالیان است که بر سر زبان‌ها افتاده‌اند و نمونه بارز این بیان هنری، زبان حال سرایی است.

### زبان حال سرایی روایت حضرت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> در سه مقتل تاریخی - داستانی الف. روضه الشهداء

کتاب *روضه الشهداء*، نوشته هنرمند قرن نهم، حسین واعظ کاشفی سبزواری است که مقارن عصر صفوی تألیف شده، فراوانی نسخ خطی و تعدد چاپ‌های آن، جایگاه این کتاب را در مقتل‌نویسی به زبان فارسی نشان می‌دهد. نگارش‌های علمی و هنری کاشفی به زبان فارسی، در چندی و چونی، بی‌نظیر است. هم بسیار پرکار بوده، هم قلم توانایی داشته است و در لغت‌نامه دهخدا به سی و پنج اثر او اشاره شده است. در بیشتر آثار کاشفی، گرایش عرفانی مشهود است؛ اما درباره مذهب او اتفاق نظری وجود ندارد و گاه به تسنن و گاه به تشیع متهم بوده است. *روضه الشهداء* به درخواست یکی از اعیان و سادات هرات، یعنی سلطان حسین بایقرا نوشته شده است؛ اما انگیزه خود کاشفی در تألیف کتاب بسیار قوی بوده و در مقدمه تأکید کرده است که هدف او نوشتن کتابی بوده است که هر سال محبان اهل بیت(ع) در ماه محرم آن را بخوانند و مصیبت شهدای کربلا را تازه کنند. *روضه الشهداء* با رویکرد ابتلا و بلا نوشته شده است:

بر همین مبنا کتاب از داستان خلقت بر محور بلا شروع شده تا به واقعه کربلا می‌انجامد. چون اولین بلا متوجه انبیا است؛ بنابراین کتاب با بیان رنج‌ها و بلاهای انبیا آغاز می‌شود. *روضه الشهداء* ده باب و یک خاتمه دارد که تنها چهار باب کتاب در مورد امام حسین<sup>(ع)</sup> است (کاشفی، ۱۳۹۰: ۳۴).

*روضه الشهداء* یکی از معروف‌ترین کتاب‌های تاریخی - داستانی در حوزه وقایع‌نگاری عاشورا است که بر سنت مقتل‌نویسی تأثیر بسیار گذاشت و درباره سَره و ناسره این تأثیرگذاری، سخن بسیار است. از نقد توفنده شهید مطهری درباره دروغ‌پردازی نویسنده تا نگاه جامع‌تر رسول جعفریان به جنبه‌های متفاوت تاریخی و داستانی کتاب و نیز، دیدگاه جامعه‌شناسانه صحتی سردرودی که آن را توجه به گفتمان ایرانی و شیعی می‌داند، حرف و حدیث، گونه‌گون است (همان، ۴۶). از یک سو، تألیف هنرمندانه *روضه الشهداء* به زبان فارسی باعث شد گفتمان شیعی - ایرانی با مرکزیت گفتمان کربلا بازتولید شود و اتفاقی شگرف را در تقویت هویت ملی و هویت مذهبی رقم زند و از سوی دیگر به سبب هنر بی‌بدیل آن در نثر و قصه‌پردازی، سنت مقتل‌نگاری تا امروز تحت تأثیر این کتاب بوده است و نویسندگان بعد، بی‌توجه به ماهیت ادبی و رمان‌گونه کتاب، بسیاری از خیال‌پردازی‌های واعظ کاشفی سبزواری را به‌عنوان حقیقت تاریخی، بازنویسی و تکرار کرده‌اند.

به‌طور خلاصه این کتاب اثری ادبی و هنری است که منشأ روایی تعزیه و سنت

روضه‌خوانی است و اگر بخواهیم ریشه‌های زبان حال‌سرایی را در مقتل‌نگاری و نیز نوحه‌خوانی به زبان فارسی بررسی کنیم، یکی از سرچشمه‌های آن را می‌توانیم در کتاب *روضه الشهداء* پی‌بگیریم.

نخستین زبان حال در روایت *روضه الشهداء* از ماجرای حضرت قاسم، زمانی است که قاسم اجازه جهاد می‌خواهد و در حین الحاح و اصرار، مادر قاسم ناگهان از خیمه بیرون می‌رود و کاشفی، شعری از جامی را از زبان حال او می‌آورد:

ای به دلم گرفته جا، لطف کن از نظر مرو مرهم سینه چون تویی، مردم دیده هم تو شو

(کاشفی، ۱۳۹۰: ۵۸۲)

وقتی قاسم وصیت امام حسن<sup>(ع)</sup> را می‌خواند که برای پسر نوشته است در کربلا امام حسین<sup>(ع)</sup> را یاری کند، بیتی از کمال خجندی از زبان امام حسن<sup>(ع)</sup> می‌آید که درباره سعاد<sup>(ع)</sup> شهادت در راه امام حسین<sup>(ع)</sup> است: «که جان فدای حسین کردن، مفتاح باب شهادت و وسیله ادراک اقبال و سعادت است»:

کدام کشته عشق وی است رو بر خاک که جان گشته به خونش غریق رحمت نیست

(همان، ۵۸۲)

شعر دیگری که نام شاعر آن در نسخه تصحیح شده نیامده است، زبان حال فاطمه نوعروس با قاسم، هنگام رفتن به نبرد است:

بگو کز بر من چرا می‌روی؟ مرا می‌گذاری کجا می‌روی؟

(همان، ۵۸۳)

زبان حال قاسم در پاسخ نوعروس و وداع او، با شعری از خسرو و شیرین نظامی بیان می‌شود:

قاسم گفت: ای نور دیده، عزم میدان دارم و همت بر دفع دشمنان می‌گمارم.  
دامنم بگذار که عروسی و دامادی ما با قیامت افتاد:

غباری بردمید از راه بیداد	شیخون کرد بر نسرين و شمشاد
برآمد ابری از دریای اندوه	فرو بارید سیلی کوه تا کوه
ز روی دشت بادی تند برخاست	هوا را کرد با خاک زمین راست
رسید از عالم غیبی صدایی	صدایی نه ندای آشنایی
که احسنت ای زمانه وی زمین زه	عروسان را به دامادان چنین ده

(همان، ۵۸۳-۵۸۴)

و البته این شعر در اثر نظامی، در وصف وصال خسرو و شیرین سروده شده و کاشفی، انتخاب چندان درستی نداشته است.

زبان حال‌سرایی برای نوعروس و قاسم ادامه دارد. در بخش دیگری از روایت که کاملاً

تخیلی است، فاطمه نوعروس از قاسم می‌پرسد که در محشر تو را چگونه بشناسم؟ و قاسم سر آستین خود را می‌درد و می‌گوید به این آستین دریده بشناس. این جا کاشفی از زبان عروس قاسم می‌گوید:

قاسم، این چه ظلم و بیدادی است / این نه آیین و رسم دامادی است

(همان، ۵۸۴)

گونه‌ای از زبان حال سرایی در مقتل‌ها، سرودن رجز به زبان فارسی است که نمونه آن اشعار ابوالمفاخر رازی است. ابوالمفاخر رازی، شاعر پارسی‌گوی دوره سلجوقیان و معاصر خاقانی است که او را استاد الشعراء و فخر الشعراء لقب داده‌اند. آنچه از اشعار شیعی او در دست است، چند قصیده در مدح امام علی بن موسی الرضا<sup>(ع)</sup> است و از اشعاری که ترجمه زبان حال شخصیت‌های واقعه کربلاست، مواردی در *آشکده آذر* و *روضه الشهداء* آمده است. این جا هم کاشفی هنگام به میدان رفتن قاسم و آغاز نبرد، رجز فارسی ابوالمفاخر را آورده است:

و قاسم روی به معرکه آورده، آغاز رجز کرد و ترجمه بعضی از ابیات رجز او در

ترجمه ابوالمفاخر بر این منوال است:

دل خریدار جاه خواهم کرد	جان شکر ریز شاه خواهم کرد
با اساس و لباس دامادی	عزم ترتیب راه خواهم کرد
به سم مرکب و سر نیزه	ماه و ماهی تباه خواهم کرد
آب هندی و باد تازی را	بر شهادت گواه خواهم کرد
بلبل آیین به نغمه حزین	بانگ و اسیداه خواهم کرد
کبریا را کفیل خواهم ساخت	مصطفی را پناه خواهم کرد
با بتول و علی شکایت قوم	در حریم اله خواهم کرد

(همان، ۵۸۴)

تأملی در شعر فوق نشان می‌دهد، نمی‌توان چنین سروده‌ای را ترجمه رجز دانست و این شعر، خود زبان حالی است که یک شاعر شیعی ایرانی سروده است. وزن شعر (فاعلاتن مفاعلتن فعلن) با رجزهای حماسی عرب متفاوت است؛ اشاره به ماهی قعر زمین و تباه کردن آن با سم مرکب یا اغراق درباره ماه را با سرنیزه تباه کردن، در سنت‌های شعر فارسی ریشه دارد. قاسم را به بلبلی با نغمه حزین تشبیه کردن، از نوع تشبیهات فارسی است که در مقتل نگاری‌های زبان فارسی به سنت تبدیل شده است.

زبان حال بعد، ذیل رجزهای میانه نبرد قرار می‌گیرد که قاسم خطاب به عمر سعد آن را می‌گوید و او را از آزار اهل بیت پرهیز می‌دهد؛ اما باز هم کاشفی به سراغ شعر غنایی رفته است، آن هم از غزلیات حافظ:

دگر به صید حرم تیغ برمکش زنهار / وز آنچه با دل ما کرده‌ای پشیمان باش

(همان، ۵۸۵)

به همین منوال، قاسم در ادامه گفتگو با عمر سعد او را سرزنش می‌کند که به دنیا فریفته شده است و نصیحتش می‌کند که جهان ناپایدار است. پس از آنکه کاشفی این گفتار را با نثر مسجع ادبی پردازش می‌کند، از زبان قاسم بیتی از حافظ را در مذمت دنیا می‌آورد:   
جمله‌ای است عروس جهان ولی خوش باش که این مخدره در عقد کس نمی‌آید

(همان، ۵۸۵)

نوع دیگری از زبان‌ها در مقاتل واقعه کربلا، اذعان و اعتراف سپاه دشمن به جنگاوری و دلیری سپاه امام حسین<sup>(ع)</sup> است. این‌جا هم عمر سعد درباره قاسم با سپاه خود گفتگو می‌کند و کاشفی از زبان حال او بیتی حماسی می‌آورد:   
سپاه ار چه باشد جهان در جهان نترسد ز حرب کهن و مهان

(همان، ۵۸۶)

یکی از داستانی‌ترین روایت‌ها در واقعه کربلا، ماجرای عروسی قاسم است که نسبت آن با واقعه تاریخی هیچ است و تخیلی که مقتل‌نگاران بعد از سده نهم در این روایت به‌کار بسته‌اند، در حدی است که قاسم در میانه‌های نبرد با شنیدن صدای فاطمه، از میدان بیرون می‌آید تا نگاهی و گفتگویی هرچند کوتاه با عروس خود داشته باشد. کاشفی زبان حال او را با بیتی از غزل امیرخسرو دهلوی بیان می‌کند:   
برون آندکی جاننا که بسیار آرزو دارم وداع عمر نزدیک است، دیدار آرزو دارم

(همان، ۵۸۶)

و زبان حال نوعروس هم با بیتی از غزل سلمان ساوجی بیان می‌شود: «عروس آواز قاسم شنیده از خیمه بیرون دوید و گفت:   
خوش آمدی ز کجا می‌رسی بیا بنشین بیا که می‌دهمت بر دو دیده جا بنشین»

(همان، ۵۸۶)

این گفتگو به زبان حال ادامه دارد. کاشفی از زبان قاسم می‌گوید که از دوری ناگزیز است:   
ز دیدار توام دوری ضرورت می‌شود ورنی نخواهد هیچ موجودی که جان از تن جدا باشد

(همان، ۵۸۷)

و زبان حال عروس در وداع این است:   
بازم ز دیده ای گل خندان چه می‌روی؟ چاکم چون گل فکنده به دامان چه می‌روی؟   
سروی و جای سرو به جز جویبار نیست از جویبار دیده گریان چه می‌روی؟

(همان، ۵۸۷)

پس از این زبان‌سرایی‌ها که همه در شمار اشعار غنایی است و بیان عاطفی دارد،

کاشفی فصل طولانی تر داستان را که به نبرد قاسم با ازرق شامی و چهار پسرش اختصاص دارد، تنها با یک زبان حال روایت می کند. ازرق چهار پسر خود را به نبرد قاسم می فرستد و پس از اینکه هر چهار پسر کشته می شوند، جنگ تن به تن قاسم و ازرق روایت می شود. این جنگ که بسیار نمایشی است و با توصیف جزئیات صحنه داستان پردازی شده، حاصل داستان نویسی کاشفی سبزواری است. ماجرای نبرد به جایی می رسد که ازرق تیغ از نیام می کشد و نعره زنان سوی قاسم می آید، اما ناگهان تیغ خود را در دست قاسم می بیند. زبان حال قاسم، هنگام یورش ازرق، شعری از شرف نامه نظامی است:

بیا تا نبرد دلیران کنیم درین رزمگه جنگ شیران کنیم  
بینیم کز ما بلندی کراست؟ درین کار فیروزمندی که راست؟

(همان، ۵۹۱)

چنانکه ملاحظه می شود، زبان حال گویی های روضه الشهداء در ماجرای حضرت قاسم کمتر به لحظات رزم و احساسات حماسی اختصاص دارد و بیشتر به لحظات عاطفی و به خصوص وداع قاسم با مادر و نوعروس او مربوط است.

وقتی روایت مشهور نبرد حضرت قاسم به ضربت خوردن قاسم و جراحات شدید او می رسد، دوباره زبان حال سرایی ها بیشتر می شود. کاشفی گفتگوهای پایانی امام حسین<sup>(ع)</sup> و قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> را به آنچه در اقوال تاریخی آمده، محدود نمی کند و خود، آن را بسط می دهد. امام حسین<sup>(ع)</sup> به قاسم می گوید نزد مادرش رود که در فراق او می گرید. آنگاه از زبان حال امام حسین<sup>(ع)</sup> در وصف غم مادر قاسم می گوید:

خرابی هاست اندر جانش از دست فراق تو دلش پیوسته می سوزد ز درد اشتیاق تو

(همان، ۵۹۱)

و بعد، وقتی قاسم رو به خیمه مادر روان می شود و صدای مادر و عروس را می شنود، زبان حال مادر قاسم این شعر است:

رفتی از دیده و من بی ستر و پایم بی تو تو کجایی که ندانم که کجایم بی تو

(همان، ۵۹۲)

و بی فاصله، از زبان حال نوعروس شعری می آورد:

برفت آن ماه و ما را در دل از وی صد هوس مانده غم هجران او با جان شیرین هم نفس مانده

(همان، ۵۹۲)

با شنیدن این زبان حال ها، قاسم خروشی برمی آورد که به دنبال آن، مادر و عروس از خیمه بیرون می روند و خود را در پای قاسم می افکنند. قاسم نیز به اطناب، از ناگزیری دوری و مفارقت سخن می گوید و نگارنده از زبان حال او بیتی از غزل جامی می آورد:

ما برفتیم و دل آواره در کویت بماند جان نماند از هجر و در دل حسرت رویت بماند

(همان، ۵۹۳)

جالب این است که در پایان این وداع، کاشفی از زبان همه بازماندگان بیتی از امیرخسرو دهلوی می‌آورد و درباره اینکه آنچه می‌گوید زبان حال است، به صراحت بیان می‌کند: و چون قاسم عزم رفتن نمود، مضمون این کلام جگرسوز و فحوای این سخن محنت اندوز به زبان بازماندگان از صحبت وی جاری شد:

دیده از بهر تو خون بار شد ای مردم چشم مردمی کن مشو از دیده خونبار جدا

(همان، ۵۹۳)

آخرین زبان حال‌ها در این روایت روضه الشهداء، زبان حال مادر قاسم و فاطمه نوعروس بعد از شهادت اوست. کاشفی از زبان مادر قاسم در چند سطر با جملات ادبی و نثر مسجع، بر رفتن قاسم در نوجوانی و ناکامی او دریغ می‌خورد و بعد زبان حال را به شعر می‌آورد.

افسوس از چشمه حیات فیض البرکات که منبع رشحات جود و جلال بود، قبل از آنکه متعطشان به وادی شوق را سیراب گرداند، به خاشاک هلاک مکدر شد:

دریغا که پژمرده شد ناگهانی گل باغ دولت به روز جوانی

ای قاسم دیده باز کن و دخترعمت را ببین. ای قاسم حسرت نودامادی در دلت بماند:

با حسرت ازین جهان فانی رفتی ناخورده ببری ز زندگانی رفتی

(همان، ۵۹۴)

یکی دیگر از شیوه‌های روایت‌پردازی کاشفی در روضه الشهداء، سپردن گفتگو و زبان حال از شخصیتی به شخصیت دیگر است. برای مثال، چنانکه پیشتر گفته شد، وقتی قاسم در میدان زخمی می‌شود، امام حسین به او می‌گوید: «برو که مادرت در فراق تو می‌گرید و می‌زارد و همه اوقات به آه و ناله می‌گذارد» (همان، ۵۹۲) و بعد از توجه دادن مخاطب به احساسات مادر قاسم، از زبان حال او جملاتی و اشعاری را می‌خوانیم. در پایان روایت هم، مادر قاسم به دختر عم نوعروس توجه می‌دهد و بعد، حالات دختر و زبان حال او را می‌خوانیم: «دختر دست در خون می‌مالید و بر سر و روی می‌کشید و زبان حالش می‌گفت:

بیدلانی که یارشان بکشند سرخ رویی به خون یار کنند  
نوعروسان شوی کشته ولی سر و پا این چنین نگار کنند»

(همان، ۵۹۵)



### ب. مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ

مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ به معنای سوزاننده دل‌ها نوشته ملامهدی نراقی (م. ۱۲۰۹ق) است و اقتباسی از روضه الشهداءی کاشفی است. این اثر که در سده دوازدهم نوشته شده، به لحاظ محتوا، گزارش‌های تاریخی غیرمستند بسیار دارد؛ اما به لحاظ شکل و ساختار اثر، با پرهیز از اختصار و اطناب و با اشتغال بر اشعار ادبی تأثیرگذار، در شمار روایت‌های هنری واقعه کربلاست. بیشتر مقتل پژوهان به تحریفات مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ اشاره کرده‌اند و آن را با مقام علمی و فقهی نویسنده در تضاد می‌بینند؛ مانند مرتضی مطهری در کتاب حماسه حسینی، محمد ری شهری در کتاب دانشنامه امام حسین<sup>(ع)</sup> و سیدحسین فاطمی در مقاله «منابع تحریف‌گستر در حادثه عاشورا»؛ اما وجهه ادبی کتاب و به ویژه اشعار شورانگیز آن، اقتضا می‌کند یکی از سرچشمه‌های زبان حال سرایی را در آن دنبال کنیم.

نخستین زبان حال سرایی نراقی در روایت حضرت قاسم، مطابق منبع اصلی او، روضه الشهداءی کاشفی به آن بخش از ماجرا مربوط است که قاسم برای نبرد از امام حسین<sup>(ع)</sup> اجازه می‌خواهد و به او اصرار می‌کند و در همین حین، مادر قاسم از خیمه بیرون می‌آید و دامن قاسم را می‌گیرد و نراقی از زبان حال او می‌گوید:

در این زمان تو در این دشت پر بلا و محن  
من ستم زده را تاب اشتیاق تو نیست  
خدا برد به کجا می‌روی بگو با من  
در این دیار آلم طاقت فراق تو نیست

(نراقی، ۱۳۹۳: ۴۱۱)

تأثیرپذیری مؤلف مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ از نویسنده روضه الشهداء در زبان حال بعد هم خود را نشان می‌دهد. این زبان حال به ماجرای تعویذ و وصیت‌نامه امام حسین<sup>(ع)</sup> بازمی‌گردد و ملامهدی نراقی از زبان امام مجتبی<sup>(ع)</sup> درباره لزوم نبرد در رکاب امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌گوید: کسی که در این نبرد کشته نشود در قیامت رستگار نخواهد بود.

مباد صبر کنی زانکه صبر جایز نیست  
کسی که کشته نشد روز حشر فایز نیست

(همان، ۴۱۲)

در هر سه مقتل بررسی شده در این مقال، بیشترین جولان مؤلف در زبان حال سرایی به حالات مادر قاسم مربوط است. وقتی مادر قاسم مطلع می‌شود امام حسین<sup>(ع)</sup> قصد دارد به وصیت برادر عمل کند و فاطمه دختر خود را به عقد قاسم درآورد، به زبان حال به امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌گوید:

چه عقد بود کجا این چنین روا باشد  
چه شد که قاسم من بی کس و مددکار است  
که دیده است عروسی که بی حنا باشد  
مگر حنا به کف طفل بی پدر عار است  
که امشبش کنم از خون دل حنابندان  
اجازتم بده ای پادشاه تشنه لبان

(همان، ۴۱۳)

چنانکه ملاحظه می‌شود بازی با واژگان و تعابیر مرتبط با حنابندان عروسی در این زبان حال جلوه می‌کند و این شگرد ادبی را در شعری که جوهری در *طوفان البکاء* آورده است نیز مشاهده می‌کنیم. از خون حنا بستن بهتدریج به استعاره‌ای برای شهادت و یک سنت ادبی تبدیل شده است. مادر قاسم شکوه می‌کند که قاسم، طفل بی‌پدر است و او را بی‌آنکه حنا به کف گذارند، داماد می‌کنند و او از خون دل خود، پسرش را حنابندان خواهد کرد. این زبان حال به پاسخ امام و زبان حال بعد گره می‌خورد. مؤلف از زبان امام حسین<sup>(ع)</sup>، عروسی و حنابندان او را با لحظات شهادت برابر می‌کند و در نه بیت به تفصیل و با جزئیات به وصف داماد- شهید کربلا می‌پردازد: اینکے رخس از خون خضاب می‌شود؛ از خون به کف دست و پایش حنا بسته می‌شود؛ دهان عروس بوسی او دهان زخم است؛ لباس غرقه به خونش جایگزین جامه عروسی است و مانند آن:

<p>پی حنای عروسی‌اش اضطراب مکن عروس را دل از این غم کباب شد هزار بوته‌اش از زخم تیر خواهد کرد حریر بستر او فرش خاک خواهد شد ز خون حنا به کف دست و پاش خواهند بست لباس غرقه به خون جامه عروسی اوست به قصرها و بساتین جنت المآوی ز سلسبیل جنان جرعه‌نوش خواهد شد به جای آب شراب طهور خواهد خورد</p>	<p>که ای مُخَدَّره بر قاسمت شتاب مکن که قاسمت رخس از خون خضاب خواهد شد به بر لباس شهادت حریر خواهد کرد تنش ز زخم سنان چاک چاک خواهد شد به خون طییده و بی‌جان حناش خواهند بست دهان زخم دهان عروس بوسی اوست شود عروسی او پا عروسی عیسی ز حله‌های جنان حله‌پوش خواهد شد طعام خلد به جام بلور خواهد خورد</p>
---	--

(همان، ۴۱۳)

نیازی به تحلیل نیست که چنین توجهی به جزئیات لوازم و ملائمت دامادی و برابر نهادن آن با حالات و آفات شهادت جز از ذهن خلاق شاعر آن بر نمی‌آید؛ مانند مقتل پیشین و مقتل پسین این پژوهش، ادامه زبان حال‌سرایی‌ها به بیان احساسات نوعروس و نوداماد، هنگام وداع و راهی شدن قاسم به میدان نبرد بازمی‌گردد. مؤلف از زبان فاطمه می‌گوید:

مرا می‌گذاری کجا می‌روی  
نه این رسم آیین دامادی است  
بگو از بر من چرا می‌روی  
چنین دل شکسته کجا می‌روی

(همان، ۴۱۴)

در پاسخ فاطمه، قاسم به تفصیل از آینده این جنگ می‌گوید و عروسی و دامادی خود را با فاطمه به قیامت حواله می‌دهد و از زبان حال او سروده می‌شود:

بیارایم به محشر بزم عشرت  
ز سر گیرم عروسی در قیامت

(همان، ۴۱۴)

و باز مانند مقتل منبع، نویسنده از زبان حال اطرافیان نسبت به این عروسی - عزا واکنش نشان می‌دهد و اصلاً همان شعر نظامی را نقل می‌کند که صاحب *روضه الشهداء* هم آن

را نابجا آورده است:

غباری بردمید از راه بیداد  
برآمد ابری از دریای اندوه  
ز روی دشت بادی تند برخاست  
رسید از عالم غیبی صدایی  
که احسنت ای زمانه وی زمین زه  
شبیخون کرد بر نسرین و شمشاد  
فرو بارید سیلی کوه تا کوه  
هوا را کرد با خاک زمین راست  
صدایی نه ندای آشنایی  
عروسان را به دامادان چنین ده

(همان، ۴۱۴)

تأثیرپذیری نراقی از کاشفی در زبان حال سرایی چیزی شبیه اقتباس وفادار است؛ زیرا همانند آن، در فصل نبرد قاسم اثری از زبان حال نیست تا ماجرا به جایی می رسد که قاسم ضربت می خورد و به لحظه شهادت می رسد و راوی از قول امام حسین<sup>(ع)</sup> به قاسم می گوید: نزد مادر برو. وقتی قاسم به نزدیک خیمه می رسد و مادرش صدای او را می شنود، می گرید و به زبان حال می گوید:

ای فلک خانهات خراب شود  
با من ای کینه جو چه ها کردی  
جگرت چون دلم کباب شود  
قاسم از برم جدا کردی

(همان، ۴۱۹)

چنانکه مشهود است، نراقی همان مضمون نفرین به فلک و شکوه از جدایی قاسم را در این بخش روایت کرده که در روضه الشهداء آمده است و کمی جلوتر، پس از آنکه - در حد چند سطر - گفتار مادر قاسم به نثر می آید و مضمون آن این است که روی خود را به مادر بنمایاند، به زبان حال می گوید:

ندارم از غمت ای جان شکیبایی  
رسیده وقت که رخسار خویش بنمایی

(همان، ۴۱۹)

لحظات وداع قاسم با مادر و عروس، در میانه نبرد و با حال زخمی و نیمه جان قاسم، آنقدر پردازش شده است که گویی زمانی برابر زمان نبرد را به خود اختصاص داده است. جالب اینکه نراقی مدام به زبان حال سرایی خود اشاره می کند:

و عروس مضمون این مقال را بر زبان جاری نمود:

یار وداع می کند تاب وداع یار کو  
و عده وصل می دهد طاقت انتظار کو

و قاسم نگاهی به او کرد و به زبان حال به خود خطاب نمود:

دم رفتن است قاسم به رخس نظاره ای کن  
که امید بازگشتن کس از این سفر ندارد

(همان، ۴۲۰)

البته زبان حال مذکور، که گفتگوی قاسم با خود است، بدیع است و در دو مقتل پیشین

نیامده است.

آخرین زبان حال این روایت در لحظه شهادت قاسم اتفاق می افتد که «یا عمّاهُ ادرکنی» می گوید و به زبان حال با امام حسین<sup>(ع)</sup> گفتگو می کند و از او می خواهد که در نفس آخر، ایشان را ببیند و باقی جان شریفین را نثارش کند.

بیا که در نفسِ آخرین تو را بینم      پی نثار تو باقی است جان شیرینم

(همان، ۴۲۰)

### ج. طوفانُ البكاء فی مقاتل الشهداء

طوفان البكاء فی مقاتل الشهداء یکی از مقتل های قرن سیزدهم و چهاردهم، نوشته میرزا محمد ابراهیم بن محمد باقر مروزی (هراتی)، متخلص به جوهری و ملقب به افصح الشعراء است. لقب او گواه است که مقتل طوفان البكاء از نظم نیز بهره دارد. صورت بندی کتاب جوهری قابل توجه است و برابر فصل ها و بخش ها، آتشکده ها و شعله ها است؛ کتاب علاوه بر یک مقدمه و یک خاتمه، چهارده آتشکده و هر آتشکده، چند شعله دارد. چهارده آتشکده در احوال چهارده معصوم<sup>(ع)</sup> تنظیم شده که بخش مربوط به امام حسین<sup>(ع)</sup> تفصیل بیشتری دارد و مشتمل بر نظم و نثر ادبی است. آتشکده پنجم، ذکر مصائب جناب ابی عبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> و مشتمل بر چهل شعله است. شعله نوزدهم درباره کیفیت شهادت پسران امام حسن<sup>(ع)</sup> و شعله بیستم درباره عروسی کردن قاسم بن الحسن<sup>(ع)</sup> و وداع کردن اهل بیت<sup>(ع)</sup> و شعله بیست و یکم درباره شهادت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> و ابوبکر برادر اوست. جوهری در ابتدای هر شعله، مقدمه مبسوطی به نظم آورده است و پس از آن مطلب را با نثر آغاز می کند و بعد از هر بند، دوباره نظم می آورد. در مقدمه منظوم شعله نوزدهم، که کیفیت شهادت احمد و ابوالقاسم و عبدالله اکبر، پسران امام حسن<sup>(ع)</sup> است، از دو اکبر و دو اصغر امام حسن<sup>(ع)</sup> می گوید که در کربلا کشته شدند. عبدالله و قاسم، دو اصغر و احمد و ابوالقاسم دو اکبر امام مجتبی بودند:

اگر نگشته شهید ستم جوانانش	قبای سبز حسن نیلگون چراست هنوز
اگر به ماتم یک اکبر است و یک اصغر	که شاه تشنه قدش چون کمان دو تاست هنوز
چهار اکبر و اصغر شد از حسن مقتول	که بهر هریک از آن چار، در عزا است هنوز
دو اصغر آمده، عبدالله و دگر قاسم	که دست و پای عروسیش ز خون حناست هنوز
دو اکبرش، یکی احمد یکی ابوالقاسم	که بهر هردو سیه رخت مجتبی است هنوز
دو سرو باغ شهادت که از غم هریک	چو لاله داغ به دل های اقریاست هنوز
دو نوجوان که ز داغ جوانی ایشان	فرات غیرت سیلاب دیده هاست هنوز

(جوهری، ۱۳۹۳: ۴۵۹)

قابل ذکر است برخی پژوهشگران از بررسی کتاب های تاریخی واقعه کربلا استنتاج کرده اند که هفت تن از فرزندان امام حسن<sup>(ع)</sup> در کربلا حضور داشته اند و نام ایشان

به ترتیب عبارت است از: عمر بن حسن<sup>(ع)</sup>، ابوبکر بن حسن<sup>(ع)</sup>، قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup>، عبدالله اکبر بن حسن<sup>(ع)</sup>، عبدالله اصغر بن حسن<sup>(ع)</sup>، بشر بن حسن<sup>(ع)</sup> و حسن بن حسن<sup>(ع)</sup> معروف به حسن مثنی. (زمان، ۱۳۸۶: ۳۵۹) اما درباره اینکه چند تن از فرزندان امام مجتبی<sup>(ع)</sup> در کربلا به شهادت رسیده اند اقوال مختلف است و ظن غالب این است که سه تن از ایشان در واقعه عاشورا شهید شده اند: قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup>، ابوبکر بن حسن<sup>(ع)</sup> و عبدالله بن حسن<sup>(ع)</sup>. درباره نام حضرت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> و نحوه به میدان رفتن و شهادت او، بیشتر عبارات های مقتل نویسسان مشابه است و البته تحریفاتی درباره عروسی حضرت قاسم یا وصف شهادت با تعبیر «أحلی من العسل» وجود دارد که نادرستی آن در آثار مقتل پژوهان به اثبات رسیده است و در ادامه، با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت. درباره ابوبکر بن حسن<sup>(ع)</sup> بیشتر منابع نامش را در کنار نام عبدالله و قاسم آورده اند و سن او را ۳۵ سال ذکر کرده و گفته اند که با قاسم از یک مادر بودند. برخی مقتل نویسسان شهادت او را قبل از قاسم و برخی بعد از او نقل کرده اند. در بعضی منابع، ابوبکر را کنیه عبدالله دانسته اند که در این صورت قول تاریخ نگارانی که به عبدالله اکبر و عبدالله اصغر قائل هستند درست است؛ یعنی امام مجتبی<sup>(ع)</sup> دو فرزند به نام عبدالله داشته است؛ عبدالله اکبر که شوهر سکینه دختر امام حسین بوده و در کربلا به شهادت رسیده است و عبدالله اصغر که خردسال بوده و در آخرین ساعات روز عاشورا در دامان امام حسین<sup>(ع)</sup> شهید شده است. مؤلف طوفان البکاء، نخست وصف شهادت احمد و ابوالقاسم را می آورد و بعد هم شهادت قاسم و ابوبکر را روایت می کند. در شعله بیستم و بیست و یکم، نویسنده بیشتر به ماجرای نبرد، عروسی و شهادت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> پرداخته و در مقدمه منظوم آن آورده است:

ای پیک صبح با حسن مجتبی بگو	در کربلا عروسی قاسم به پا بین
در بزم عشرت پسر نوجوان خویش	از خون به دست و پای جوانان حنا بین
زینب ملول و مادر قاسم به فکر سور	یک جا نشاط بنگر و یک جا عزا بین

(همان، ۴۶۵-۴۶۶)

زبان حال سرایی برای حضرت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> از نخستین بخش های روایت آغاز می شود؛ وقتی قاسم نزد امام حسین<sup>(ع)</sup> می آید تا برای نبرد اجازه بگیرد، جوهری می گوید: به زبان حال عرض کرد که ای عمو جان!

نمی آید ز گلزارت صدای مرغ ناشادی	که مرغان حرم را در کمین بنشسته صیادی
نهالی نیست کاسایش توان در سایه اش کردن	ز پا افتاد اگر سروی به گلشن بود و شمشادی
تمنای شهادت برده از دستم عنان، رحمی	هوای جان نثاری بر سرم افتاده، امدادی

(همان، ۴۶۶)

قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> یاران عموی خود امام حسین<sup>(ع)</sup> را به مرغان گلزار او تشبیه می کند که

صیادی در کمین آنان نشسته و دیگر صدایی از آنان به گوش نمی‌رسد نیز درختان سرو و شمشاد این گلزار از پا افتاده‌اند و نهالی نیست که بتوان در سایه‌اش آسایش داشت. تشبیه حرم به گلزار و تشبیه یاران به مرغان گلزار یا سرو و شمشاد گلزار، برجسته‌ترین ویژگی ادبی است که در نخستین زبان حال حضرت قاسم مشهود است. از نمونه جملاتی که در معنای مستقیم خود فهمیده می‌شوند این است که تمنای شهادت و جان نثاری دارم، رحمی و امدادی کن.

زبان حال بعد، زمانی است که قاسم اجازه‌ی حرب نمی‌یابد و ناامید به خیمه بازمی‌گردد و چون می‌بیند که اهل بیت همه به قربانگاه می‌روند با آسمان سخن می‌گوید:  
جراحت دلش ناسور شده روی به آسمان کرد و به زبان حال می‌گفت:

یک صباح ای آسمان	نیست یک شب کز آلم
چون غنچه خندان نیستم	چون شمع گریان نیستم
بهر قربانی در این کو گرچه صید لاغرم	اضطرابی دارم اما در غم جان نیستم
نوجوانان کام جویند از شهادت، من مگر	قابل قربانی شاه شهیدان نیستم

(همان، ۴۶۷)

در این زبان حال، ابتدا قاسم خود را به غنچه‌ی ناخندان و شمع گریان و صید لاغر تشبیه می‌کند که نتوانسته قربانی شود و بعد، سخن مستقیم خود را در این جمله می‌آورد که چرا وقتی همه نوجوانان از شهادت کام می‌جویند من قابل قربانی شاه شهیدان نیستم. حالت احساسی دیگر که جوهری از زبان قاسم بیان می‌کند، هنگام خواندن وصیت نامه پدر است. وقتی امام حسین<sup>(ع)</sup> اذن جهاد به برادرزاده نمی‌دهد، او غمگین در گوشه‌ی عزلت می‌نشیند و در این حال چشمش به بازوبندی می‌افتد که امام مجتبی<sup>(ع)</sup> به دستش بسته و در آن وصیت کرده است که در کربلا امام حسین<sup>(ع)</sup> را یاری کند. قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> وصیت نامه را نزد امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌آورد و به زبان حال می‌گوید:

ای عمو! جان به لبم آمده امدادم کن شرح مضمون وصیت نگر و شادم کن  
در گلستان تو قمری بی بال و پرم مطلبی هست مرا گوش به فریادم کن  
از شهادت رقم سلطنتم داده پدر سرخطم بنگر و زین بندگی آزادم کن

(همان، ۴۶۸)

بیشترین درخواست‌های قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> که از زبان او گفته می‌شود تکرار اذن جهاد است و معمولاً خود را به پرنده کوچک گلستان امام حسین<sup>(ع)</sup> تشبیه می‌کند؛ این جا هم خود را به قمری بی‌بال و پری مانند کرده که استغاثه‌ای دارد.

در این قسمت ماجرا، جوهری به زبان حال سرایی برای امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌پردازد؛ زیرا ایشان برای عمل به وصیت امام حسن<sup>(ع)</sup> باید آن را کامل کند و وصیت دیگر را هم که تزویج قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> با فاطمه بنت‌الحسین<sup>(ع)</sup> است اجرا کند. زبان حال نخست،



خطاب به زینب و ام کلثوم و مادر قاسم است. جوهری از زبان امام حسین<sup>(ع)</sup>، زینب را «مادر اطفال بی‌پدر» می‌خواند؛ ام کلثوم را «خواهر محنت‌رسیده» خطاب می‌کند؛ مادر قاسم را «دلریش» صفت می‌دهد و قاسم را هم «مظلوم» و «محنت‌رسیده» می‌نامد. او در پایان، قاسم را به شمعی تشبیه می‌کند و از زنان می‌خواهد مانند پروانه گرد او جمع شوند.

به‌گریه گفت که ای دختران میر عرب	کجاست مادر اطفال بی‌پدر زینب
کجاست خواهر محنت‌رسیده‌ام کلثوم	کجاست مادر دلریش قاسم مظلوم
دمی به قاسم محنت‌رسیده یار شوید	به‌گرد شمع چو پروانه جان‌نثار شوید

(همان، ۴۶۸)

زینب با این سخنان امام بی‌تاب می‌شود و از برادر می‌پرسد که چرا گریان است. زبان حال حضرت زینب این است که ای برادر از یارب یارب گفتن تو دلم در تاب و تب افتاده و قربان شدن خود را برای شما می‌خواهم.

کی برادر جان تویی پشت و پناه اهل بیت	در شب تاریک و در روز سیاه اهل بیت
با وجود آتش دل اهل بیت افسرده‌اند	باز گریانی، مگر کلثوم و زینب مرده‌اند
دل ز یارب یاربت افتاده در تاب و تب است	خواهرت زینب بمیرد این چه یارب یارب است

(همان، ۴۶۸)

زبان حال امام حسین<sup>(ع)</sup>، شکوه از فلک و آسمان و چرخ است؛ او از دل زار خود می‌گوید و آن را غمخانه می‌خواند و این احساسی است که جوهری خود را به‌جای گوینده گذاشته و بیان کرده است.

خواهر ای زینب، فلک در قصد آزار من است	آسمان در فکر آزار دل زار من است
چرخ می‌خواهد که این غمخانه را ویران کند	من در این فکرم که مجلس را حنابندان کنم

(همان، ۴۶۹)

یکی از هنرمندانه‌ترین زبان‌حال‌ها در روایت حضرت قاسم، زبان حال مادر قاسم در عروسی و عزای پسر و زبان حال فاطمه<sup>(ع)</sup> نوعروس در بدرقه داماد هنگام رفتن به میدان شهادت است که به سبب تشدید فضای عاطفی، بیان احساسی آن نیرومند است. وقتی اهل حرم قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> را در میان می‌گیرند تا به سفارش امام حسین<sup>(ع)</sup> برای او عود و عیبر در آتش ریزند و اساس سوز مهیا کنند، مادر دل‌سوخته در وصف حال خود می‌گوید این چه دامادی است که داماد از عطش کباب است و این چه شادی است که امشب به اسیری می‌روم. بعد فلک را نفرین می‌کند تا مانند بزم فرزندش ویران شود.

از عطش قاسم کباب است این چه نودامادی است در اسیری می‌روم امشب چه جای شادی است  
خاطرم را شاد کردی خانه آبادان فلک همچو بزم عیش فرزندم شوی ویران فلک

(همان، ۴۶۹)

فاطمه نوعروس هم هنگام میدان رفتن قاسم با او گفتگو می‌کند و سؤال و جواب‌هایی میان آن دو ردّ و بدل می‌شود که جز زبان‌حال هنرمندانه نیست. برای مثال فاطمه شکوه می‌کند که کسی عروس بی‌حنا ندیده و قاسم می‌گوید از خون من بر دست و پا حنا خواهی بست؛ یا فاطمه از هجر قاسم بعد از شهادت او می‌گوید و قاسم پاسخ می‌دهد که قتل پدرت و به اسیری رفتنت به این هجر افزوده خواهد شد و فاطمه می‌گوید بعد از قاسم معجر نیلی به سر خواهد کرد و قاسم پاسخ می‌دهد اصلاً معجری بر سرت نخواهد ماند.

گفت رفتی نوعروس بی‌قرار از دست رفت	گفت رفتی نوعروس بی‌قرار از دست رفت
[...] گفت کس نشنیده در عالم عروس بی‌حنا	[...] گفت کس نشنیده در عالم عروس بی‌حنا
گفت بی سرو قدت تسکین دل صدپاره نیست	گفت بی سرو قدت تسکین دل صدپاره نیست
گفت آه از تشنگی مردم پسر عمّ تشنه‌ام	گفت آه از تشنگی مردم پسر عمّ تشنه‌ام
گفت ای قاسم بود هجر تو درد مشکلی	گفت ای قاسم بود هجر تو درد مشکلی
گفت ای قاسم چه برد آرام و طاقت از تنت	گفت ای قاسم چه برد آرام و طاقت از تنت
گفت از یادم رود این غم که گشتم نامراد	گفت از یادم رود این غم که گشتم نامراد
گفت بر سر معجر نیلی کنم دور از برت	گفت بر سر معجر نیلی کنم دور از برت
گفت از وصل تو دیگر در کجا یابم نشان	گفت از وصل تو دیگر در کجا یابم نشان

(همان، ۴۷۱-۴۷۲)

شعله بیست و یکم *طوفان البکاء*، شهادت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> و ابوبکر، برادر اوست. وقتی قاسم با فاطمه وداع می‌کند، آواز هل من مبارز از لشگر مخالف برمی‌خیزد و قاسم نزد امام حسین<sup>(ع)</sup> می‌آید و به زبان‌حال می‌گوید: شوق شهادت دارم و غلام حلقه به گوش شما هستم. سرزنش دشمنان مرا بر سر آتش نشانده و به این سبب در خروشم. بعد، از تشنگی شکوه می‌کند و می‌گوید مگر من از طبر و وحوش کمترم که مرا آب نمی‌دهند و باز اذن می‌خواهد که به کاروان بهشتیان پیوندد تا جمال حور ببیند و می‌طهور بنوشد. سخن گفتن درباره شوق شهادت، شکوه از شماتت اعدا، شکوه از عطش و تمنای بهشت و حور و می‌اش، همه وصف حالات احساسی است که به نام قاسم از جوهری تراوش کرده است.

ز سر به شوق شهادت پریده طایر هوشم  
نشاندن بر سر آتش مرا شماتت اعدا  
عمو فدای تو کردم غلام حلقه به گوشم  
چگونه بر سر آتش نشینم و نخروشم  
به وحش و طیر دهند آب این گروه به قاسم  
نمی‌دهند مگر من کم از طیور و وحوشم  
رضا مشو که رود کاروان خلد و بمانم  
جمال حور نینم می ظهور نوشم

(همان، ۴۷۴)

زبان حال بعد به حضرت سید الشهداء<sup>(ع)</sup> باز می‌گردد که تحت تأثیر اصرار و الحاح قاسم قرار می‌گیرد و از او می‌خواهد که هوای کشته شدن نداشته باشد تا بعد از هزار پاره شدن عموی خود، غمخوار اهل بیت باشد. اینکه امام<sup>(ع)</sup> از هزار پاره شدن خود زیر تیغ بگوید و بخواهد که قاسم بماند تا بعد از او، بر وی دریغ خورد، جز از راوی بر نمی‌آید و جز بیان احساس راوی و خیال‌پردازی او در این همذات‌پنداری نیست.

ای طفل نازپرور نوکخدای من  
داری هوای کشته شدن از برای من  
بعد از عموی خویش تو غمخوار اهل بیت  
در هر بلیه باش هوادار اهل بیت  
گردد هزار پاره چو عمّت به زیر تیغ  
گردی تو چون شهید که بر وی خورد دریغ

(همان، ۴۷۴)

زبان حال سرایی قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> و حسین بن علی<sup>(ع)</sup> مانند گفتگوی طرفین در جریان و رفت و آمد است. وقتی قاسم یقین پیدا می‌کند که عمو کشته خواهد شد به زبان حال می‌گوید: اگر شما کشته شوید من از دو جانب یتیم می‌شوم و در این صورت، سور عیش برای من گور است.

احساس قاسم به شهادت عمو با تعبیراتی پردازش شده است که هنر جوهری را بازتاب می‌دهد؛ کدخدایی نخواستن بعد از یتیمی، سور را با گور یکی دانستن و... همه از این برمی‌آید که راوی خود را جای شخصیت گذاشته است:

گر تو خواهی کشته شد چون دو جا کردم یتیم  
من با جدایی چون کنم این کدخدایی چون کنم  
داغ دل باشد به بزم شمع کافور ای عمو  
بی تو باشد سور عیشم حجله گور ای عمو

(همان، ۴۷۵)

وداع قاسم با اهل بیت نیز به زبان حال بیان می‌شود. در این وداع، قاسم خطاب به اهل بیت می‌گوید از یاران عقب مانده است و این وداع آخر است، چون سری که نثار دوست نگردد باری بر دوش است. تعبیرات شاعرانه‌ای که در آن هنگامه نبرد مجال بیان آن نبوده و تنها در خلوت نویسنده / سراینده کتاب می‌توانسته به ظهور رسد.

ز یاران مانده‌ام واپس به چشم تر خداحافظ      وداع آخر است ای آل پیغمبر خداحافظ  
نگردد گر نثار دوست سر، دیگر چه کار آید      مرا باری است بر دوش این سر، ای مادر خداحافظ

(همان، ۴۷۵)

زبان حال مادر قاسم در واع فرزند، مانند موارد مشابه، بیان عاطفی بسیار قوی دارد. تکرار اصوات وای وای، حیف حیف، آه آه؛ و کوتاه بودن ارکان شعر و اشتغال بر افعال گذشته‌ای مانند رفت، ناامیدم کرد، چون جان پروردم، حجله‌اش را خوب بستم و... همه با ادبیات سوگواری در زبان فارسی تناسب کامل دارد.

رفت فرزند رشیدم وای وای      کرد از جان ناامیدم وای وای  
کشته شمشیر گردد حیف حیف      آن که چون جان پروریدم وای وای  
حجله‌اش را خوب بستم آه آه      بزم عیشش خوب چیدم وای وای

(همان، ۴۷۵)

زبان حال قاسم در میدان، مُلهم از رجزهای عربی و شعری در بحر متقارب است که خاص حماسه است و بر افعال امر و نهی اشتغال دارد؛ مانند «باشید در فکر خون ریختن» یا «بترسید از فتنه انگیختن». این شعر و مناظره مطولی که اطنابی مؤثر و بجاست، همه هنر سراینده را در زبان حال بازتاب می‌دهد. هفت بیت مناظره قاسم بن حسن<sup>(۲)</sup> با آغاز «منم قاسم آن نوجوان دلیر» با استفاده از تشبیه‌ها و صفت‌هایی مانند «سرو نوخیز باغ حسن» یا «رُمح جهانسوز من» و ترکیباتی مانند «معراج اعزاز» از دانش زبانی و ادبی گوینده حکایت می‌کند.

منم قاسم آن نوجوان دلیر      که ترسد ز شمشیر من شرزه شیر  
منم سرو نوخیز باغ حسن      منم آن که رُمح جهانسوز من  
سنین و بنینش ز جن و ملک      گرفته است باج از سما تا سمک  
منم حامی دین پیغمبری      منم وارث رتبه حیدری  
اگر جان سپارم به پای حسین      شوم کشته گر در وفای حسین  
به معراج اعزاز جای من است      بهشت برین خون‌بهای من است  
زهی سرخروئی که در نشأتین      شمارندم از یاوران حسین  
کسی هست ای نطفه‌های حرام      که گیرد به حشر از شما انتقام

(همان، ۴۷۶)

نکته دیگری که در زبان حال سرایی نگارنده مقتل قابل توجه است، زبان حال اعداء و اشقیاء است. این سروده‌ها، بیشتر دال بر جملات خبری است؛ خبری که دشمن از قدرت سپاه حق یا حقانیت او می‌دهد؛ مانند «این قوم نام‌آورند» یا «بنی‌هاشمی از صغیر و کبیر / شجاعند مردافکن و شیرگیر». گاه این جملات خبری با اطلاعات تاریخی مانند اژدها دریدن حضرت علی در گهواره، تقویت می‌شود و گاه وصف دلاوری‌های ایشان با قسم

مؤكد می شود؛ مانند «به ذات و صفات الهی قسم / به روح رسالت پناهی قسم». نمونه این زبان حال در روایت حضرت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup>، سخن عمر سعد با ازرق است. وقتی عمر سعد از ازرق شامی می خواهد که سر قاسم را نزد او برد، ازرق تمسخر می کند که او را به جنگ با کودکی می فرستد و این جاست که عمر سعد به زبان حال می گوید:

مگو طفل، این قوم نام آورند	هنریشه چون حیدر صدفردند
بنی هاشمی از صغیر و کبیر	شجاعند مردافکن و شیرگیر
عبث غره بر خویش گردیده ای	عجب دارم از این که نشنیده ای
علی جدّ این نوجوان رشید	به گهواره اژدر ز هم بردرید
که دید است در عالم پر غریو	که بندد کسی در عدم شصت دیو
به ذات و صفات الهی قسم	به روح رسالت پناهی قسم
ازین فرقه بس نامور سرجداست	چنین قوم را طفل خواندن خطاست
نباشند گر تشنه در کارزار	ازین قوم یک تن ز ما صد هزار

(همان، ۴۷۷)

مطلب دیگری که درباره زبان حال سرایی مقتل نگاران می توان ذکر کرد، اشاره مستقیم نویسنده به تعبیر «زبان حال» یا تعبیرهای مشابه است. نویسنده طوفان البکاء به کرات آورده است: به زبان حال می گفت... حتی گاه اشاره می کند که شخصیت، مضمون این مقال را گفت... نمونه آن سخن حضرت قاسم خطاب به ازرق است، وقتی که ازرق چهار پسر خود را به نبرد قاسم می فرستد و هر چهار نفر کشته می شوند و ازرق با خشم فریاد می کند که:

ای جوان هاشمی کشتی جوانان مرا که هر یک نظیر خود نداشتند. قاسم  
زبانش به مضمون این مقال گویا گردید:

ز قتل چار پسر اشگبار و نوحه گری	غمین مباش که خود هم مصمم سفری
ز مرگ خویش نداری خبر چه بی خردی	ز خون طپیدن خود غافلای چه بی خبری

(همان، ۴۷۸)

گونه دیگر زبان حالها دعاهاست که شاید بتوان آن را ذیل تک گوییها دسته بندی کرد. در این روایت، وقتی ازرق به نبرد قاسم می آید و امام حسین<sup>(ع)</sup> شاهد این صحنه است، نگران می شود و از خدا می خواهد قاسم را بر ازرق شامی ظفر بخشد؛ اما این دعا با قسم هایی همراه است که بیشتر وصف حال و ارادت شیعیان به اهل بیت است و گوینده این قسم ها بیشتر از آنکه امام باشد، جوهری است.

الهی به اعزازِ ختمِ رسل  
 به دانایی شاه مردان علی  
 به زهرای مرضیه یعنی بتول  
 به حلم حسن باب این ناشکیب  
 به باقی اولاد اطهار من  
 ببین قاسم زار و ناکامیش  
 به قاسم روا نیست زین دست برد

به آن شخص کامل به آن عقل کل  
 که باشد به ملک ولایت ولی  
 به حورای انسیه بنت رسول  
 به خون من ناتوان غریب  
 به اصحاب شایسته کردار من  
 ظفر بخش بر ازرق شامیش  
 که این خردسال ست و آن سالخورد  
 (همان، ۴۷۸)

در نهایت، وقتی ازرق قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> را به تیغ ضربت می‌زند و او به لحظات شهادت می‌رسد، به زبان حال از عمو طلب آب می‌کند و می‌توان برای زبان حال سرایی سپاه حسینی، هنگام شهادت هم رده‌ای در نظر گرفت. این جا قاسم از شدت گرما از لب خشک، از چرخ و از اعداء شکوه می‌کند:

عمو ز شدت گرما نمانده تاب و توانم  
 ز بی حسابی چرخ و ز بی شماری اعدا  
 برس به داد دلم تا به لب نیامده جانم  
 مرا چه باک به آبی اگر لبی برسانم

(همان، ۴۷۹)

وداع اهل بیت با بدن نیمه‌جان نیز گاه به زبان حال سروده می‌شود و نمونه آن در این روایت، وداع قاسم و فاطمه نوحروس است. مویه و التماس، جزئی ناگزیر از این وداع‌هاست؛ اما تشبیهات ادبی و صنایع لفظی هم که در میانه گفتار آمده، قابل توجه است؛ مانند «اشک گلگون» و «رشک جیحون» یا «طفل اشک» و... .

رفتگی ای قاسم سیه شد روزگار مادرت  
 شد کنارش ز اشک گلگون رشک جیحون ای پسر  
 بار دیگر روی برگردان به سوی خیمه‌ها  
 گر تو گردی کشته من گردم به هجران مبتلا  
 ای که از مادر جدائی می‌کنی بی‌اختیار  
 غافل از گریه بی‌اختیار مادرت  
 زود برگرد از سفر فرزند چشم از من میپوش  
 در رهت باز داشت چشم انتظار مادرت  
 (همان، ۴۸۰)

در بیشتر روایت‌ها، آخرین زبان حال، کلام آخر شخصیت قبل از شهادت است و بعد از آن، با ذکر شهادت، ماجرا به پایان می‌رسد. در این زبان حال، راوی به نقل منبع تاریخی و «ادرکنی» گفتن شهیدان نظر دارد و همین را با اطناب بیشتری پردازش می‌کند. قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> وقتی به لحظه شهادت می‌رسد و امام حسین<sup>(ع)</sup> را با لفظ «ادرکنی» صدا می‌زند، احساسات مختلفی را بیان می‌کند؛ از جمله اینکه قاسم زخمی است؛ به چنگ فرقه اشراک گرفتار است؛ توان سخن گفتن ندارد؛ و عروسش بیوه شده است و جامعه



دامادی اش خونین است. در این بیان احساسات، استفاده از تشبیه هم دیده می شود؛ مانند اینکه دوران، مانند صیاد و قاسم مانند بلبلِ نواخوان در گلزار امام حسین<sup>(ع)</sup> است و اکنون از تیراندازی آن صیاد، این بلبل خاموش شده است:

عمو جان فدایت قاسم افکار ادرکنی  
 ز تیراندازی صیاد دوران افتاد آخر  
 گرفتارم به چنگ فرقه اشرا ادرکنی  
 نواخوان بلبل گلزارت از گفتار ادرکنی  
 شد از خون جامه دامادی ام گلنار ادرکنی  
 (همان، ۴۸۱)

#### ۴. نتیجه گیری

زبان حال سرایی مقتل نویسان تاریخی - داستانی برای شخصیت هایی که در ماجرای نبرد و شهادت قاسم بن حسن<sup>(ع)</sup> حضور داشته اند، از دیدگاه های مختلف می تواند دسته بندی شود. بررسی کتاب های روضه الشهداء، محرق القلوب و طوفان البکاء نشان می دهد نویسندگان بیش از سی موقعیت از زبان حال شخصیت ها شعر آورده اند. این موقعیت ها بیشتر به گفتگوی افراد با هم اختصاص دارد و تعداد اندکی هم مربوط به تک گویی هایی است که یا رجز میان نبرد است یا سوگواری بعد از شهادت یا دعا و نفرین. گفتگو هایی که به زبان حال آمده اند بیشتر محتوای عاطفی دارند و چند نمونه محدود هم محتوای حماسی یا تعلیمی (پند و اندرز) دارد. در مجموع، طرفین گفتگو، موقعیت گفتگو و محتوای گفتگو در زبان حال سرایی این سه مقتل را می توان به ترتیب وقوع در موارد زیر احصا کرد و البته تک گویی ها نیز در جای خود آمده است:

محتوا	موقعیت	طرفین گفتگو
عاطفی	اجازه جهاد خواستن از امام حسین <sup>(ع)</sup>	مادر قاسم - قاسم
عاطفی	اجازه جهاد خواستن از امام حسین <sup>(ع)</sup>	قاسم - امام حسین <sup>(ع)</sup>
تعلیمی - عاطفی	وصیت به جان فشانی در راه امام حسین <sup>(ع)</sup>	امام حسن <sup>(ع)</sup> - قاسم
عاطفی	آگاه کردن امام حسین <sup>(ع)</sup> از وصیت امام حسن <sup>(ع)</sup>	قاسم - امام حسین <sup>(ع)</sup>
عاطفی	اجرای وصیت امام حسن <sup>(ع)</sup> در تزویج قاسم و فاطمه	امام حسین <sup>(ع)</sup> - اهل بیت
عاطفی	اجرای وصیت امام حسن <sup>(ع)</sup> در تزویج قاسم و فاطمه	امام حسین <sup>(ع)</sup> - زینب
عاطفی	تزویج قاسم و فاطمه	مادر قاسم - امام حسین <sup>(ع)</sup>
عاطفی	تزویج قاسم و فاطمه	تک گویی جماعت مشاهده گر
عاطفی	پیش از رفتن به میدان	قاسم - امام حسین <sup>(ع)</sup>
عاطفی	پیش از رفتن به میدان	فاطمه - قاسم
تعلیمی (نهی و تحذیر)	رجز خوانی در آغاز نبرد	قاسم - لشکر دشمن

عمر سعد- سپاه دشمن	آگاه کردن لشکر از جنگاوری حریف در میانه نبرد	حماسی
قاسم- ازرق شامی	رجزخوانی در میانه نبرد	حماسی
تک گویی قاسم	رجزخوانی در میانه نبرد	حماسی
امام حسین <sup>(ع)</sup> - قاسم	ضربت خوردن در میانه نبرد و بازگشت به خیمه	عاطفی
تک گویی جماعت مشاهده گر	ضربت خوردن در میانه نبرد و بازگشت به خیمه	عاطفی
مادر قاسم- قاسم	ضربت خوردن در میانه نبرد و بازگشت به خیمه	عاطفی
فاطمه و قاسم	لحظه شهادت حضرت قاسم	عاطفی
تک گویی قاسم	لحظه شهادت حضرت قاسم	عاطفی
تک گویی مادر قاسم	لحظه شهادت حضرت قاسم	عاطفی
تک گویی فاطمه	لحظه شهادت حضرت قاسم	عاطفی
تک گویی امام حسین <sup>(ع)</sup>	لحظه شهادت حضرت قاسم	عاطفی

چنانکه مشاهده می‌شود، بیشتر زبان حال‌سرایی‌ها به گفتگوهای مربوط است که اعتبار و اتقان تاریخی ندارد؛ اما به سبب تأثیر عاطفی‌ای که ایجاد می‌کند، توجه مخاطب را جلب می‌نماید. از چنین رویدادهایی که بگذریم، زبان حال‌هایی که به واقعه معتبر تاریخی مربوط هستند، به سبب پردازش‌های هنری می‌توانند دستمایه بازتولیدهای هنری بعد قرار گیرند؛ چون مخاطب آگاه است که زبان حال، خلق راوی است و تأثیر عاطفی‌ای که از بلاغت آن ناشی می‌شود، با معیار صحت و اعتبار سنجیده نمی‌شود.

#### کتابنامه

- انوری‌پور، حسین. (۱۳۹۵). *قتیل العبرات (قوت و ضعف گزارش‌های واقعه کربلا)*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی. شرکت چاپ و نشر بین الملل.
- جدیدی، حمیدرضا. (۱۴۰۰). نقش روضه شهدای کاشفی در گسترش تحریفات تاریخ عاشورا. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*. ش ۴۷. صص ۲۲۹-۲۵۸.
- جوهری، محمد ابراهیم بن محمد باقر. (۱۳۹۳). *طوفان البکاء در مصائب ائمه اطهار به خصوص سیدالشهداء علیهم السلام*. قم: طوبای محبت.
- حیاتی، زهرا. (۱۳۹۸). پیوندهای تاریخ‌نگاری و روایت‌پردازی ادبی در مقتل (تحلیل زمان‌بندی روایت شهادت حضرت قاسم<sup>(ع)</sup> در مقتل‌های واقعه عاشورا). *نقد ادبی*. ش ۴۸. صص ۳۳-۷۹.

- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- رنجبر، محسن. (۱۳۸۶ الف). سیری در مقتل‌نویسی و تاریخ‌نگاری عاشورا از آغاز تا عصر حاضر (۱). تاریخ در آئینه پژوهش. ش ۱۴. صص ۱۶۹-۱۹۶.
- رنجبر، محسن (۱۳۸۶ ب). سیری در مقتل‌نویسی و تاریخ‌نگاری عاشورا از آغاز تا عصر حاضر (۳). تاریخ در آئینه پژوهش. ش ۱۶. صص ۸۳-۱۲۱.
- زمانی، احمد (۱۳۸۶). حقایق پنهان؛ پژوهشی در زندگانی سیاسی امام حسن مجتبی علیه السلام. قم: بوستان قم.
- فاطمی، سید حسن (۱۳۸۳). منابع تحریف‌گستر در حادثه عاشورا. کتاب‌های اسلامی. ش ۱۷. صص ۵۳-۷۵.
- کاشفی، حسین بن علی (۱۳۹۰). روضه الشهداء. تصحیح: حسین ذوالفقاری، علی تسنیمی با همکاری صبا واصفی. تهران: معین.
- گروهی از تاریخ‌پژوهان (۱۳۹۳). تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء علیه السلام. زیر نظر حجه‌الاسلام و المسلمین مهدی پیشوایی. ۲ ج. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- محمدزاده، مرضیه (۱۳۹۴). مقتل امام حسین علیه السلام براساس متون کهن. تهران: امیرکبیر.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۹۳). دانشنامه امام حسین علیه‌السلام برپایه قرآن، حدیث و تاریخ. [با همکاری] سید محمود طباطبائی نژاد و سید روح‌الله طباطبائی. ترجمه عبدالهادی مسعود و دیگران. ج ۱. قم: دارالحدیث.
- معین، محمد. (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- نراقی، ملا احمد (۱۳۸۰). رسائل و مسائل. به کوشش رضا استادی. بخش اول جلد اول. کنگره بزرگداشت ملامهدی و ملا احمد نراقی. قم: سلمان فارسی.
- نراقی، ملا محمد مهدی (۱۳۹۳). محرق القلوب (غم‌های جانسوز). به اهتمام علی نظری منفرد. قم: سرور.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی